

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 75-98
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33642.2042

Politics in the Context of Life; A Critique on the Book

“Understanding Political Philosophy in the Context of Social Life”

Seyyed Reza Hoseini*

Ali Bahrami**

Abstract

The book, “*Understanding Political Philosophy in the Context of Social Life*” written by Mel Thompson and translated by Narges Tajik Neshatia, was published by Pegah Rosgarno Publications in 1397. In this book, the author, adopting an audience-oriented strategy and paying attention to the issues and phenomena of the political day, has emphasized their analysis in the framework of political philosophy. One of the remarkable features of the book is the use of historical routines and trends in paying attention to the fundamental and modern concepts of political philosophy versus political science and reviving the normative attitude towards political affairs. In this article, the book is reviewed from the perspective of method and theoretical basis and analysis of data, and in general concludes that despite the use of new methods of writing, and structuring the text, and creating a content and form appeal to the audience, this book has not been able to show a proper analysis and explanation of the application of political philosophy in the problems of the social day. In this article, the reason for such a situation in the author’s strategic departure from attention and focus on political philosophy, from the fourth chapter onwards, scattering and confusion in the design of very diverse topics and phenomena and semantic and conceptual imbalance in expressing the views of philosophers and political thinkers are observed.

Keywords: Political Philosophy, Social Life, Political Culture, Political Life, Global Developments

* Assistant Professor, Political Science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

** PhD Candidate in Political Thought, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran
(Corresponding Author), alibahrami60@gmail.com.

Date received: 17/03/2021, Date of acceptance: 20/07/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

سیاست‌اندیشی در متن زندگی؛

نقد و بررسی کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی

سیدرضا حسینی*

علی بهرامی**

چکیده

کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی نوشته مل تامپسون و ترجمه نرگس تاجیک نشاطیه را انتشارات پگاه روزگاران در سال ۱۳۹۷ش منتشر کرد. در این کتاب، مولف با اتخاذ یک راهبرد مخاطب‌محور و در پرتو توجه به مسائل و پدیده‌های روز سیاسی، بر تحلیل و تجزیه آنها در چارچوب فلسفه سیاسی تاکید داشته‌است. از ویژگی‌های قابل تامل کتاب، بهره‌مندی از روال و روند تاریخی در توجه به مفاهیم بنیادین و نوین فلسفه سیاسی در برابر علم سیاست و احیای نگرش‌های جاری به امور سیاسی است. در این مقاله، کتاب از منظر روش و مبنای نظری و تجزیه و تحلیل‌ها و داده‌ها، نقد و بررسی شده‌است و در مجموع به این نتیجه می‌رسد که به‌رغم بهره‌مندی از شیوه‌های نوین تالیف، نگارش و ساختاربندی متن و ایجاد جذابیت محتوایی و شکلی برای مخاطب، این کتاب نتوانسته‌است، تحلیل و تبیین مناسبی از کاربست فلسفه سیاسی در مسائل روز اجتماعی را به‌خوبی نشان دهد. در این مقاله، علت چنین وضعیتی در خروج از ریل راهبردی نویسنده مبنی بر التفات و تمرکز بر فلسفه سیاسی، از فصل چهارم به بعد، پراکندگی و آشفتگی در طرح موضوعات و پدیده‌های بسیار متنوع و عدم تناسب و توازن معنایی و مفهومی در بیان آراء و نظرات فیلسوفان و متفکران سیاسی مشاهده می‌شود.

* استادیار علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، 0000-0002-4167-4402

** دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

0000-0002-9999-7431, alibahrami60@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۹

کلیدواژه‌ها: فلسفه سیاسی، زندگی اجتماعی، فرهنگ سیاسی، زندگی سیاسی، تحولات جهانی

۱. مقدمه

مل تامپسون از نویسندگان انگلیسی‌تبار و انگلیسی‌زبان حوزه فلسفه است که عموم آثارش را در حوزه فلسفه اخلاق و فلسفه دین نگاشته‌است. برخی از آثار تامپسون به زبان فارسی ترجمه و در ایران منتشر شده‌اند که از جمله آنها می‌توان به *خودآموز فلسفه*، *فلسوفان بدکردار*، *آشنایی با فلسفه ذهن*، *هفت روز با فلسفه* و *من اشاره کرد*. آثار تامپسون، خصوصاً دو کتاب *فلسوفان بدکردار* - که با همکاری نایجل راجرز نوشته شده - و *فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی*، به سبب نوع نگارش و رویکرد تالیفی که جنبه‌های عمومی‌تر و مخاطب‌محورتری نسبت به سایر کتب فلسفی دارند، مورد توجه قشر گسترده‌تری از خوانندگان و علاقمندان قرار گرفته‌اند و به طبع، در ایران نیز با استقبال زیادی مواجه شده‌اند. کتاب *فهم فلسفه سیاسی*، در بستر زندگی اجتماعی در سال ۲۰۱۰ میلادی به زبان انگلیسی نگاشته شده و نسبتاً حاوی آخرین نمونه‌های تحولات و پدیده‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در سطح بین‌الملل است و در ایران نیز دوبار، در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۷ به چاپ رسیده‌است. به سبب شهرت و فراگیری این کتاب در میان علاقمندان و دانشجویان و پژوهشگران علوم سیاسی و اجتماعی ایرانی و توجه مخاطبان فارسی‌زبان به آن، نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا ضمن اشاره به محتوا و ساختار اثر، به نقد و بررسی آن بپردازد.

۲. معرفی اثر

عنوان اصلی این کتاب به زبان انگلیسی « Understand Political Philosophy: Teach Yourself » است که نرگس تاجیک نشاطیه، آن را *فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* ترجمه کرده و انتشارات پگاه روزگاران در زمستان ۱۳۹۷ اقدام به چاپ این اثر نموده‌است. چنانچه در مقدمه نیز اشاره شد، این کتاب پیش از این در سال ۱۳۹۵ با ترجمه معصومه صابرمقدم و با عنوان «آشنایی با فلسفه سیاسی» توسط موسسه اطلاعات منتشر شده‌است. تامپسون کتاب را در ده فصل، به همراه یک پیش‌مقدمه، یک مقدمه و یک موخره ساماندهی کرده‌است. پیش‌مقدمه، «فقط چند دقیقه وقت بگذارید» نام گرفته و به‌عنوان آغازگر اثر، تلاش دارد تا ضمن ساختار شکنی در شیوه تالیف کتب فلسفی، در سه بخش مختلف، مخاطبان را با پرسش‌های بنیادین فلسفه سیاسی، مانند چیستی عدالت،

چیستی آزادی، چیستی ارزش‌ها، چیستی دولت-ملت، چیستی ایدئولوژی و... در نهایت با چیستی زندگی خوب از دریچه مسائل و رخدادهای روزمره، آشنا سازد و آنها را متوجه ارتباط سیاست نظری با سیاست عملی نماید. بخش مقدمه، یک گام فراتر می‌رود و مخاطبان را با جزئیات بیشتری از فلسفه‌سیاسی، نوع نگاه آن به مسائل و پدیده‌های سیاسی و دلایل بنیادین ظهور ایده‌های سیاسی آشنا می‌کند. فصل دوم با عنوان «در جست‌وجوی زندگی خوب» کنکاشی است در باب ریشه‌های فلسفه‌سیاسی در یونان باستان و تمرکز آن بر آراء افلاطون، ارسطو و برخی مکاتب فلسفی پس از ارسطو است، تاکید و اشاره به پیوستگی سیاست و اخلاق از ویژگی‌های اصلی این فصل محسوب می‌شود. «قرارداداجتماعی» عنوان فصل دوم است که در آن به تحولات فلسفه‌سیاسی در پی بروز و ظهور رنسانس پرداخته شده و محور بحث، مفهوم «قرارداداجتماعی» در اندیشه بنیان‌گذاران و بست‌دهندگان آن یعنی هابز، لاک و روسو است. فصل سوم، نقبی به عالم ایده‌ها، نظام‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی دارد و بنابر روند و روال تاریخی که در فصل نخست با یونان باستان آغاز شد و در فصل دوم با رنسانس ادامه یافت، به قرن بیستم نظر دارد و می‌کوشد تا در باب آزادی، عدالت، برابری، محیط زیست، ناسیونالیسم و... اطلاعاتی به مخاطبان ارائه شود. در فصل پنجم با عنوان «برابری و انصاف» بیش از همه به نظریه‌های بتام و میل در قالب مکتب فایده‌گرایی و جان رالز در قالب لیبرالیسم رفاهی اشاره می‌شود. در این فصل نیز بار دیگر بر پیوستگی و همبستگی اخلاق و سیاست تاکید شده است. فصل ششم، «آزادی» نام دارد و نویسنده در آن تلاش می‌کند تا مفهوم آزادی را در آراء متفکران معاصرتری چون آیزیا برلین، مورد واکاوی قرار داده و بر اهمیت این مفهوم در عصر جدید، تاکید کند. «حقوق، عدالت و قانون» عنوان فصل هفتم کتاب تامپسون است. او در این فصل ضمن تاکید بر مفهوم آزادی، با توجه به تحولات قرون بیستم و بیست و یکم، بر مفهوم عدالت، به‌عنوان یکی از مفاهیم ریشه‌دار و بنیادین فلسفه‌سیاسی می‌پردازد. فصل هشتم «جنسیت و فرهنگ» نام دارد و مستقیماً به مباحث اخیر و نوین فلسفه‌سیاسی اشاره می‌کند و بر پررنگ شدن و ارتباط میان فرهنگ و سیاست در قالب لیبرالیسم و جنسیت و سیاست در قالب فمینیسم تاکید دارد. فصل نهم «کشورها، جنگ و تروریسم» نام دارد و در آن به نظریه‌های جنگ و ریشه‌های تروریسم و ارتباط آن با دولت‌ها و وظایف آنها پرداخته شده است. تامپسون در فصل دهم و آخر کتاب که آن را «چشم‌انداز جهانی» نام نهاده به آخرین مسائل و پدیده‌هایی چون، ابعاد بین‌المللی دولت‌ها، شبکه‌های جهانی و تغییرات آب و هوایی که در فلسفه‌سیاسی امکان‌تامل در آنها وجود

دارد، توجه می‌کند. به عبارتی دیگر، بیشترین توجه تامپسون در فصل دهم، بر مسائل و پدیده‌هایی است که در دو دهه اخیر روی داده‌اند و می‌توانند محل توجه برای تامل در فلسفه سیاسی باشند. «پس نوشت: امید بشر به چیست؟» عنوان موخره‌ای در قالب جمع‌بندی و نتیجه‌گیری است که تامپسون در آن، بر لزوم بازگشت و توجه به فلسفه سیاسی در جریان زندگی و مسائل انضمامی و التفات به ملازمت میان سیاست و اخلاق تاکید دارد. مل تامپسون از نویسندگان مشهور در حوزه فلسفه در جهان، خصوصاً دنیای انگلیسی زبان است. او در این کتاب مانند اغلب آثارش می‌کوشد تا مباحث فلسفی را با هدف جذب مخاطبان عام‌تر، به فضای تالیفی عمومی تری وارد کند. نویسنده اثر، ضمن بیان مثال‌هایی کاملاً انضمامی و کاستن از دشوارنویسی و دشوارگویی‌های رایج که عموماً ذاتی فلسفه دانسته می‌شوند، قلمی روان، ساده و همه فهم دارد. در میان آثار فلسفی تامپسون، می‌توان کتاب *فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* را شاخص‌ترین اثر او در حوزه فلسفه سیاسی دانست. کتابی که در میان دیگر آثار او تلاش دارد بیشترین ارتباط فلسفی را با مسائل روز و پدیده‌های رایج و روزمره سیاسی برقرار کند. البته به دلیل انگلیسی بودن نویسنده و حضور او در فضای علمی-دانشگاهی و روشنفکری بریتانیا، اندیشه و قلم او نیز برگرفته از سنت فلسفه انگلیسی است و این تاثیر در نوشته او مشهود است. اگرچه رویکرد نگارشی و نوع تالیفات فلسفی تامپسون از منظر توجه‌اش به مخاطبان عام و نه مخاطبان تخصصی فلسفه، تا حد زیادی او را منحصر به فرد کرده، اما از هم دوره‌ای‌های او که تا حدودی مانند او، سبک و سیاق عام‌تری به نوشته‌های فلسفی خود دادند، می‌توان به نمونه‌هایی چون برایان مگی با آثاری چون *سرگذشت فلسفه (۲۰۰۱)*، *مردان اندیشه (۱۹۷۸)* و تا حدودی مایکل سندل با اثری چون *عدالت؛ چه باید کرد؟ (۲۰۱۰)*، آنچه با پول نمی‌توان خرید (۲۰۱۲) اشاره کرد. در هر حال به نظر می‌رسد تامپسون در کتاب *فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی*، بیش از دیگر آثارش به مسائل انضمامی پرداخته و کوشیده است تا فلسفه سیاسی را از فضای دانشگاهی و روشنفکری به حوزه عمومی‌تر و مخاطب‌پسندتری بکشاند و در این زمینه تمام کوشش خود را کرده است تا از رویدادها و حوادث روزمره‌ای که چه در انگلستان و چه در سطح بین‌المللی مطرح بوده‌اند، به عنوان مثال‌ها و موردهایی برای تامل فلسفی، بهره ببرد. این رویکرد موجب جلب توجه دایره گسترده‌تری از خوانندگان شده و توانسته مخاطبان ایرانی بیشتری را برای مطالعه، جذب نماید.

۳. نقد شکلی اثر

به لحاظ شکلی، انتشارات «پگاه روزگارانو» کتاب فهم فلسفه‌سیاسی در بستر زندگی اجتماعی را در قطع رقعی و در ۳۲۶ صفحه منتشر کرده‌است. فلسفه‌سیاسی را پیام‌زید عنوان اصلی کتاب تامپسون است اما مترجم آن را به فهم فلسفه‌سیاسی در بستر زندگی اجتماعی تغییر داده‌است. مترجم دلیلی برای این تغییر عنوان بیان نکرده اما به نظر می‌رسد با توجه به رویکرد خاص و انضمامی تامپسون و مثال‌های متعددی که از زندگی روزمره و مسائل اجتماعی و عمومی در اثر خود گنجانده‌است، چنین عنوانی می‌توانسته درون‌مایه و محتوای کتاب را بیشتر نشان دهد. به هر حال تشخیص چنین ضرورت‌هایی توسط مترجم، مستلزم توضیح مختصری در ابتدای کتاب است. امری که در ترجمه این کتاب به کار بسته نشده و مخاطب بدون هیچ‌گونه توضیحی از سوی ناشر یا مترجم اثر، مستقیماً سراغ متن اصلی می‌رود. از آنجایی که فرم نوشتاری کتاب تا حد بسیار زیادی با فرم معمول کتاب‌های ترجمه‌ای و تالیفی حوزه علوم‌انسانی و اجتماعی در کشور متفاوت است، به نظر می‌رسد عدم التزام مترجم و یا ناشر به توضیح درباره کادرها، گیومه‌ها، جمع‌بندی‌های میان‌متنی، نتیجه‌گیری‌ها و نکته‌سنجی‌های درون‌متنی و... یک نقطه ضعف جدی محسوب می‌شود. چنین فرمی بدون توضیحات، تا حدودی مخاطبان را دچار سردرگمی مفهومی و محتوایی کرده‌است. برکنار از چنین معضلی، کتاب افتتاحیه مناسبی دارد، «فقط چند دقیقه وقت بگذارید» با بخش‌هایی چون «فقط یک دقیقه وقت بگذارید»، «فقط چند دقیقه وقت بگذارید» و «فقط ده دقیقه وقت بگذارید»، از نظر چیدمان و شکل مطالب، جذابیت بسیار بالایی برای مطالعه اثر ایجاد کرده‌است. به این نکته نیز باید اشاره کرد که فرم کلی اثر، به فرم نوشتارهای شبکه‌های اجتماعی نزدیک‌تر است و از نگارش و نوع صفحه‌آرایی کلاسیک، آگاهانه دوری کرده‌است. فرم صفحه‌آرایی، نوع قلم انتخابی و چیدمان عناوین، بخش‌ها و زیرمجموعه‌های مختلف مباحث، شکل و مناسب است و از این جهت مورد استقبال مخاطب قرار می‌گیرد. همچنین نوع و جنس کاغذ و سبک بودن کل کتاب بر جذابیت‌های شکلی اثر افزوده‌است، خصوصاً که قطع در نظر گرفته شده، این امکان را به خواننده می‌دهد تا کتاب را برای مطالعه در شرایط مختلفی به‌همراه داشته باشد. به‌لحاظ نگارشی، مترجم متنی بسیار روان فراهم کرده‌است و اثر در تمامی فصول خود عاری از اغلاط نگارشی است. در نهایت به نظر می‌رسد اگر فهرست اصطلاحات به‌صورت پاورقی درج می‌شد، مناسب‌تر از این بود که در پایان کتاب آورده شود.

۴. نقدهای محتوایی

۱.۴ روش و مبانی نظری

کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی، فاقد چارچوب نظری است و نویسنده آن بیش از هر چیزی بر روند تاریخی - توصیفی به‌همراه بهره‌گیری از یک شیوه نوشتاری خاص و مخاطب‌پسندتر تمرکز کرده است. نه در مقدمه کتاب و نه در پیش مقدمه آن، سخنی از رهیافت و چارچوب نظری وجود ندارد، بلکه در این دو بخش، تنها بر اهمیت و لزوم فلسفی نظر کردن به پدیده‌ها و مسائل سیاسی تاکید شده است. در حقیقت باید اشاره داشت که کتاب تامپسون اگر چه فاقد یک رهیافت و چارچوب نظری مالوف است اما می‌توان گفت، دعوتی است برای حرکت به سوی یک رهیافت و آن رهیافت، فهم مسائل و پدیده‌های سیاسی در بستر فلسفه سیاسی است. تمام کتاب و البته پیش مقدمه و مقدمه آن، تلاشی شفاف و روان برای دعوت به ورود به چنین رهیافتی است.

اکثر کتاب‌ها بحثی را معرفی می‌کنند. این کتاب‌ها به این دلیل نوشته می‌شوند که نویسنده احساس می‌کند حرف خاصی برای گفتن دارد یا شکافی را در دانش موجود، پر می‌کند. برعکس این کتاب درصدد معرفی خود فلسفه سیاسی به‌عنوان یک موضوع است. این کتاب نمی‌خواهد برای استدلال در مورد هرگونه نتیجه‌گیری تلاش کند، بلکه درصدد طرح موضوعات فوق و قراردادن آنها در بافتار، همراه با ارائه دستورکار برای بحث‌های جدید است. اگر برخی پرسش‌ها به‌نظر خطایی هستند یا سوگیری سیاسی به جانب یا جانبی دیگر را نشان می‌دهند، نتیجه اجتناب‌ناپذیر تلاش برای تجزیه و تحلیل و دست‌وپنجه نرم کردن با موضوعات یاد شده است. در مجموع خواننده می‌تواند نتیجه‌گیری سیاسی خودش را داشته باشد (تامپسون، ۱۳۹۸: ۴۱-۴۰).

می‌توان گفت تامپسون کوشیده است تا با پرداختن به پدیده‌ها و مسائل سیاسی روز و تجزیه و تحلیل آنها، مخاطب را به سوی فلسفی دیدن سیاست بکشاند. به‌بیانی دیگر کتاب از رهیافت و چارچوب نظری خاصی بهره نبرده است بلکه به‌نظر می‌رسد، دعوت به ورود به رهیافتی نموده که از نظر نویسنده در دوران جدید مغفول مانده است. دعوت تامپسون به‌نوعی می‌تواند یادآور دعوت اشتراوس به فهم فلسفی از امور سیاسی باشد.

فلسفه سیاسی کوششی خواهد بود برای نشان دادن معرفت نسبت به طبیعت چیزها و امور سیاسی به‌جای گمان درباره طبیعت چیزها و امور سیاسی. امور سیاسی به‌دلیل

طبیعت‌شان موضوعیت دارند، و از این رو تأیید یا رد، انتخاب یا طرد، ستایش یا مذمت می‌شوند... اگر انسان امور سیاسی را با سنج‌های از خوبی و بدی محک نزند، آنها را به‌مثابه آنچه هستند، یعنی به مثابه امور سیاسی، درک نمی‌کند. انسان برای قضاوت صحیح، باید معیارهای حقیقی را بداند (اشتراوس، ۱۳۷۱: ۲۵).

کتاب تامپسون، نزدیک به چنین مبنایی، از مخاطب خویش می‌خواهد تا پدیده‌ها و مسائل سیاسی را نه از دریچه نگاه علم سیاست، بلکه از سمت و سوی فلسفه سیاسی بنگرند. کتاب در پی احیای فلسفه سیاسی نزد علاقه‌مندان سیاست و توصیف و تحلیل آن نزد مخاطبان عام است. لذا می‌توان بر این نکته تأکید داشت که مسیر نظری و مبنای فکری کتاب، در مناقشه علم سیاست و فلسفه سیاسی، با ترفند و شگرد بهره‌گیری از مسائل و پدیده‌های روز سیاسی و اجتماعی و تحلیل فلسفی آنها و کنار زدن اتهام انتزاعی بودن فلسفه سیاسی و عدم توجه‌اش به واقعیت‌های زیست‌سیاسی، جانب فلسفه سیاسی را گرفته است.

پرسش این است که چرا باید فلسفه سیاسی را ترجیح دهیم؟... علوم سیاسی محصول فلسفه سیاسی است. به بیان دقیق‌تر، علوم سیاسی در قرن هفدهم علیه فلسفه سیاسی شورید و در جنبش پوزیتیویستی اواخر قرن نوزدهم در مقام رشته‌ای متفاوت و مجزا مطرح گشت. مناقشه‌ای که اکنون میان علوم سیاسی و فلسفه سیاسی در دانشکده‌های علوم سیاسی وجود دارد، نتیجه همین شورش قدیمی‌تر و عمیق‌تر است... در دهه‌های اخیر، حرفه علوم سیاسی دست‌خوش نظریه‌های جدیدی شده است که یکی پس از دیگری عرضه شده‌اند، نظریه‌هایی مانند رفتارگرایی و انتخاب عقلانی؛ هر یک از این نظریه‌ها وعده می‌دهند که بحث‌های قدیمی بر سر ارزش‌ها را فیصله خواهند داد و از شر فلسفه سیاسی رها خواهند شد. با این همه، به‌رغم تلاش‌هایی که برای کنار نهادن فلسفه سیاسی صورت می‌گیرد، این رشته به نحوی به حیات خود ادامه داده است (منسفیلد، ۱۳۹۵: ۲۰-۱۸).

دعوت فلسفی تامپسون در این کتاب، روند و روال تاریخی نیز دارد. روندی که از یونان باستان آغاز شده و تا قرن بیست‌ویکم رسیده است. دعوت تامپسون به اتخاذ رهیافت فلسفی به سیاست، تا پایان فصل سوم، منظم و منسجم است و از فصل چهارم هرچه به سمت پایان اثر حرکت می‌کنیم، متن از نظر مبنای نوشتاری و دعوت نظری که دارد به صورت تصاعدی، دچار آشفتگی می‌شود. مبنای نظری نویسنده، از فصل چهارم به بعد،

ضعیف شده تا این که در میانه اثر گم می‌شود و به محاق می‌رود. این درحالیست که کتاب از فصل چهارم برای مخاطب عام، جذاب و جذاب‌تر شده است. انبوهی از مسائل و مباحث، مانند جنگ و دولت، تروریسم، جنسیت، تغییر سیاست‌های آب‌وهوایی، هویت و نمایندگی، شبکه‌های جهانی و... نخ تسبیح نظری کتاب را گسسته است. مخاطب در میان انبوهی از مسائل و پدیده‌ها غرق شده و متن از قوامی که در چهار فصل نخست داشت، می‌افتد. تامپسون نمی‌تواند مبنای نظری و دعوت خود را تا پایان کتاب به درستی پیش برد و به انجام برساند، به عبارتی دیگر او نمی‌تواند میان جذابیت برای مخاطب و دعوت خاص به فلسفه سیاسی، موازنه و تناسب ایجاد کند. نکته دیگر این است که کتاب نمی‌تواند میان فلسفه سیاسی، نظریه سیاسی و ایدئولوژی سیاسی مرزبندی روشنی ایجاد کند. مخاطب در فصل‌های چهارم تا دهم، میان این سه مفهوم سرگردان می‌ماند و نمی‌تواند به تمیز و تشخیص صحیحی از این مفاهیم دست یابد. شاید از این منظر بتوان گفت، فصول چهارم تا دهم، موجب اغتشاش مفهومی مخاطبان کتاب شده است. این درحالیست که کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی در سه فصل نخست یکی از نمونه‌های قابل توجه در میان نوشتارهای ترجمه شده درباره مفاهیم بنیادین فلسفه سیاسی را ارائه کرده است. مخاطب اثر، به خوبی به آغازگاه فلسفه سیاسی پی می‌برد و با چالش‌های اندیشگی یونانیان، رومی‌ها، مدرسی‌ها و متفکران دوران رنسانس آشنا می‌شود. این سه فصل، فتح باب مناسبی است تا مخاطب عام، به سوی مطالعه عمیق‌تر فلسفه سیاسی گرایش پیدا کند. چه آنکه در میدان جدال علم سیاست و فلسفه سیاسی، دومی، مخاطب را از سخت فهمی رنج می‌دهد.

ما در مقام شهروند دائما به سؤالات خاصی درباره رابطه مان با حکومت بر می‌خوریم. برای پاسخ دادن... ما ناگزیر به سمت سؤالات کلی‌تر و بنیادی‌تر که مربوط به اقتدار سیاسی هستند کشیده می‌شویم... سؤالات کلی آن‌قدر انتزاعی و پیچیده هستند که مشکل می‌توان کار را با تلاش برای پاسخ دادن به آنها آغاز کرد. یکی از کارهای بسیار مهم فلسفه سیاسی تلاش برای پاسخ دادن به همین سؤال هاست. برای روشن ساختن رابطه مان با دولت، فلسفه سیاسی اهمیتی بیش از اندازه دارد (کولسکو، ۱۳۹۵: ۵).

در نیمه دوم کتاب یعنی از فصل چهارم به بعد، بی‌تناسبی جدی به چشم می‌خورد، نویسنده گاه چنان به اندیشه یک متفکر پرداخته که گویی هدف کتاب را فراموش کرده است و گاه چنان از یک مفهوم گذر نموده که مجالی برای فهم مخاطب ایجاد نکرده است. برای نمونه می‌توان به پرداختن به آراء رالز در فصل پنجم و جهانی شدن یا فضای مجازی در

فصل دهم اشاره کرد. عدم توازن در پرداخت و تجزیه و تحلیل فلسفی به پدیده‌های سیاسی در نیمه دوم کتاب نیز دارای توازن و تناسب درستی نیست.

۲.۴ نقد تجزیه و تحلیل‌ها و داده‌ها

مقدمه کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی در جایگاه فصل نخست آن قرار دارد. فصلی که پس از پیش‌مقدمه‌ای با عنوان «فقط چند دقیقه وقت بگذارید»، به یک پرسش اساسی و محوری «فلسفه سیاسی چیست؟» پاسخ می‌دهد و می‌تواند دریچه مناسبی به آغاز راه تحلیل پدیده‌ها و مسائل سیاسی از منظر فلسفه سیاسی را به روی مخاطب خویش بگشاید. نویسنده در همین فصل می‌کوشد تا به پرسش اساسی دیگری با این عنوان که «فلسفه سیاسی چه موضوعاتی را در برمی‌گیرد؟» نیز پاسخ دهد. پاسخ تامپسون به این دو پرسش، مخاطب را تا حد زیادی با مسیر محتوایی کتاب آشنا می‌کند و ذهن او را با دنیای تحلیل سیاسی در چارچوب و رهیافت فلسفه سیاسی آماده می‌سازد. نویسنده در فصل نخست نیز روندی تاریخی را پی می‌گیرد تا فصل اول، اجمالی باشد بر تمام اثر. بدین ترتیب، فصل نخست کتاب، همه کتاب، در ابعادی کوچک‌تر است. نکته‌ای که نویسنده در پایان روند و روال تاریخی فصل نخست، می‌کوشد تا آن را به مخاطب نشان دهد این است که راه فلسفه سیاسی با پیروزی لیبرال دموکراسی، فرو بسته نیست و با پدید آمدن مسائل و رخدادهای جدید همچنان می‌توان فلسفه سیاسی را به کار بست.

با آغاز سده بیست و یکم موضوعاتی مطرح شد که در گذشته مطرح نبود. دو دهه پایانی سده بیستم شاهد شکست تدریجی نظام‌های سیاسی سوسیالیستی و کمونیستی بود و ایالات متحده آمریکا را به عنوان تنها ابرقدرت به جا گذاشت. به نظر می‌رسید که لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری تنها گزینه ممکن سیاسی و اقتصادی باشد... اما موضوعات مهم دیگری وجود دارد که باید در درون جهان مدرن به آنها پرداخت... ما نمی‌توانیم با این موضوعات جدیدتر به سادگی در چارچوب بحث‌های قدیمی تر بین اولویت‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری برخورد کنیم (تامپسون، ۱۳۹۷: ۳۸-۳۶).

اگر چه تامپسون از لیبرال دموکراسی عدول نمی‌کند اما او راه سخت فهم فلسفی دموکراسی را بر می‌گزیند.

عصر حاضر، چنان که بیش از ۱۵۰ سال پیش، الکسی دو توکویل پیشگویی کرد، عصر دموکراسی است. اما اندیشه ما در باب نظریه و عمل دموکراسی چهره‌های گوناگونی به خود گرفته است... بررسی مناقشه‌های موجود در فلسفه‌سیاسی نوین در باب دموکراسی، فی‌نفسه کاری دلهره‌آور است (جیکوبز، ۱۳۸۶: ۶).

تامپسون می‌کوشد تا با ساده‌سازی مفاهیم پیچیده فلسفه‌سیاسی در باب دموکراسی، مخاطب خود را به ورای انگاره بن‌بست فکری لیبرال دموکراسی هدایت کند. بدین‌سان، فصل نخست، نگاهی به روند تاریخی فلسفه‌سیاسی و ارتباط آن با پدیده‌های سیاسی دارد و در صدد افق‌گشایی فلسفی برای مسائل و پدیده‌های پسالیبرال دموکراسی است. عنوان فصل دوم «در جست‌وجوی زندگی خوب» انتخاب شده است. نویسنده در این فصل به پرسش‌های نخستین و بنیادین فلسفه‌سیاسی که برآمده از تفکر خاص یونانی است، پرداخته و می‌کوشد که مخاطب خویش را متوجه «جای» و «گاه» فلسفه‌سیاسی بنماید. تامپسون نیز ریشه تفکر فلسفی را نه تنها در یونان بلکه فلسفه متأخر را نیز در همان جا می‌بیند. «مانند بسیاری چیزهای دیگر در فلسفه غرب، دستور کار برای بحث‌های متأخر، در یونان باستان قرار دارد» (تامپسون، ۱۳۹۷: ۴۴). اگر چه توصیف و توضیح نویسنده درباره افلاطون و ارسطو در جهت و مسیر کتاب، روشنی بخش است اما به‌نظر می‌رسد اشاره نکردن به «سقراط» به‌عنوان سرمنشاء فلسفه و پرسش از مفاهیم بنیادین زیست‌بشری، به فصل دوم آسیب وارده کرده چرا که سقراط پایه و بنیان تفکر فلسفی یونان است. «سقراط سنت اخلاقی و عقلانی را پدید آورد که اروپا از آن زمان با آن زندگی کرده است. این که چگونه تحقق چنین امری ممکن گشته، چیزی است که باید توضیح داد» (تیلر، ۱۳۹۱: ۱۱۴). در چنین شرایطی فصل دوم از یک ضعف اساسی دیگر نیز رنج می‌برد. این فصل که بناست فلسفه‌سیاسی را از یونان به اصحاب قرارداداجتماعی در قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی متصل کند، تنها در هشت صفحه به مکاتب مهمی چون، اپیکوری، کلبی و رواقی و... و همچنین جریان فکری قرون وسطی و طلوعه رنسانس می‌پردازد. از این منظر می‌توان گفت کتاب با یک پرسش تاریخی مواجه است که به متن ضربه وارد کرده است. کتاب به دوران‌هایی بها نداده که هزار و هشتصد سال اندیشه‌سیاسی را در بر گرفته و بر فلسفه‌سیاسی بسیار اثرگذار بوده است.

در دوره هزار و هشتصد ساله میان مرگ ارسطو (۳۲۲ پیش از میلاد) و تولد ماکیاوول (۱۴۶۹ پس از میلاد) چهار تحول بزرگ فکری در باختر زمین روی داد: نخست پیدایی

مکاتب فلسفی شکاکی و اپیکوری و رواقی، دوم تکوین نظریات سیاسی و حقوقی وابسته به امپراطوری روم، سوم رواج مسیحیت و چهارم آغاز دوره معروف به رنسانس یا نوزایی و اصلاح (عنایت، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

اگر چه اثر تامپسون، کتابی درباره تاریخ فلسفه سیاسی نیست اما او با انتخاب یک روند و روال تاریخی برای اثر خویش، می‌بایست اطلاعات بیشتری از این چهار دوره مهم در اختیار خواننده قرار می‌داد و در این باره نسبت و تناسب در کل متن را بیشتر رعایت می‌کرد.

عنوان فصل سوم «قرارداد اجتماعی» است و چنان چه از عنوان آن بر می‌آید کوششی است برای توضیح و توصیف آراء اصحاب قرارداد اجتماعی به سبک و شیوه تامپسون. اگر چه اندیشه قرارداد اجتماعی در قامت نظریه‌ای برای دولت و در چارچوب فلسفه سیاسی با گریسیوس (۱۶۴۵-۱۵۸۳م) آغاز شد؛ اما تامپسون مانند بسیار از نویسندگان حوزه اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی، مروری بر آراء سه فیلسوف مشهور نظریه قرارداد اجتماعی یعنی هابز، لاک و روسو نموده است. «این نظریه اولین بار از طرف حقوقدان نامی هلندی هوگو گروسیوس اظهار گردیده و سپس توسط اندیشمندان دیگری همچون هابز، لاک و روسو که همه از طرفداران حقوق طبیعی بودند تشریح گردید» (طاهری، ۱۳۸۶: ۷۳). تامپسون به درستی راه دموکراسی یونانی را از راه دموکراسی نوین و مدرن جدا می‌داند و ریشه دموکراسی کنونی را نه در یونان که در آراء اصحاب قرارداد اجتماعی دیده است. البته مولف، می‌کوشد توجه به قرارداد اجتماعی را، مبداء حرکت به سوی دولت مدرن نیز بداند.

بدین ترتیب ما به قراردادگرایی سده‌های هفدهم و هجدهم می‌رسیم؛ به بیان دیگر تلاش برای یافتن توجیه عقلانی برای دولت مدرن بر اساس توافق مردم. در این دوره بنیان‌های دموکراسی مدرن و لیبرالیسم بنا شد و از این رو، پایه‌های اندیشه سیاسی مدرن شکل گرفت (تامپسون، ۱۳۹۷: ۷۷).

نویسنده ریشه و بنیاد حرکت فلسفه سیاسی به سوی قراردادگرایی را توجه مفرط و بی‌پروایانه به «فرد» می‌داند. او معتقد است که قرارداد اجتماعی در واکنش به این فکر رونق گرفت که گمان می‌کرد؛ «جامعه یک ساختار خداداد است که افراد باید خود را با آن هماهنگ کنند و لذا اهداف‌شان را در درون جامعه به مثابه یک کل، تحقق بخشند» (تامپسون، ۱۳۹۷: ۷۷). اگر چه این مهم بخشی از زمینه التفات فلسفه سیاسی به «قرارداد اجتماعی» را فراهم کرده اما تامپسون به سویه‌های دیگر این التفات بی‌توجهی کرده

است. سویه بسیار مهمی که می‌توان از آن به تلقی انسان‌شناسانه از «وضع طبیعی بشر» توسط فیلسوفان قرارداداجتماعی یاد کرد. این سویه فکری، دقیقاً نشان می‌دهد که التفات و توجه بیش از حد به «فرد» موجب رجوع آنها به نوعی از جامعه بود؛ جامعه‌ای مبتنی بر قرارداد.

انسان، فردگرا، خودخواه، بداندیش، و از لحاظ مبارزه‌جویی، برتری‌طلب است. اگر انسان به‌طور کاملاً آزاد بود تا به‌طور کامل از طبیعت خود پیروی کند، ناگزیر در چنین جنگی که جنگ همه با همه است درگیر می‌شد و زندگی در چنین وضعی، با چنین ویژگی‌هایی، که وضع طبیعی است، قابل تحمل نیست... برای حفظ صلح و امنیت باید قراری میان مردم گذاشته شود... قرار مورد نظر هابز شکل موافقت همه مردم با همه مردم را پیدا کرد... هابز گفت دو نوع جامعه مشترک‌المنافع یا دولت وجود دارد: ۱. دولت تاسیسی ۲. دولت اکتسابی. دولت یا حکومت تاسیسی همان است که گفته شد از راه یک قرار اجتماعی به‌وجود می‌آید (عالم، ۱۳۹۴: ۲۴۶-۲۳۹).

بدین ترتیب تامپسون به گریز از «فردگرایی» مفرط در اندیشه اصحاب قرارداداجتماعی اشاره‌ای نمی‌کند و این سویه نظری آنها را نادیده می‌انگارد. اصحاب قرارداداجتماعی اگرچه به جامعه اکتسابی و اصالت آن اعتقادی نداشتند اما به فرد و فردگرایی نیز بی‌اعتنا بودند. راه میانه آنها، فرد در جامعه با قراردادی مشخص بود.

عنوان فصل چهارم «ایده‌ها، نظام‌ها و ایدئولوژی‌ها» انتخاب شده است. نویسندگان در این فصل کوشیده‌اند تا به تفاوت‌های بین فلسفه‌سیاسی و ایدئولوژی سیاسی پردازد و از طرفی دیگر مبانی و اصولی که ایدئولوژی‌های بر آنها استوارند را بر شمارد و در نهایت ادعای اصلی ایدئولوژی‌ها را مطرح کند. در این فصل، نویسندگان بر آن بوده تا با توضیحی درباره مفاهیمی چون «بوم‌گرایی»، «آزادی»، «عدالت»، «ملت» و... به‌مثابه مفاهیم اصلی و یا دال‌های مرکزی در ایدئولوژی‌هایی چون محیط زیست‌گرایی، لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و فاشیسم، به توصیف و توضیح آنها پردازد. کاری که محتوای فصل را تا حد زیادی با نقص و تشویش مواجه کرده است. چنانچه در بخش نخست این نوشته نیز ذکر شد، ضعف محتوایی کتاب تامپسون از همین فصل آغاز می‌شود. نویسندگان در تلاش خود برای مرزبندی میان فلسفه‌سیاسی و ایدئولوژی سیاسی ناتوان است اما در عین حال به موارد نسبتاً مناسبی اشاره کرده است، اشاره‌هایی که در نهایت ناکافی به نظر می‌رسد.

فلسفه‌سیاسی ترکیبی است از دیدگاه‌هایی در مورد زندگی خوب، موضوعاتی در مورد قرارداد و نیز نظام‌های گسترده اندیشه، مانند نظام‌هایی که توسط مارکس و هگل ایجاد شد... ایدئولوژی‌های سیاسی مجموعه‌ای از ایده‌ها، ارزش‌ها و استدلال‌هایی است که دست‌به‌دست هم می‌دهند تا یک دیدگاه منسجم و فراگیر در مورد آنچه را که جامعه باید باشد، ارائه دهند (تامپسون، ۱۳۹۷: ۱۰۳-۱۰۲).

مرزبندی تامپسون میان فلسفه‌سیاسی و ایدئولوژی سیاسی، نامفهوم است و مخاطب را تا پایان فصل، به‌درستی اقناع و متوجه نمی‌کند. مسئله‌دیگر، عدم توجه نویسنده به «نظریه‌سیاسی» است و با نادیده انگاشتن این مفهوم اساسی در اندیشه‌سیاسی، باز هم به سردرگمی مخاطبان خویش می‌افزاید.

به‌طور معمول می‌گویند علم سیاست دو یا به‌نظر عده‌ای سه تقسیم درونی مشخص دارد. از یک‌سو، چیزی است که علم سیاست می‌نامند و از سوی دیگر نظریه‌سیاسی و فلسفه‌سیاسی... نظریه‌سیاسی و فلسفه‌سیاسی ممکن است یکسان به‌نظر برسد اما می‌توان به‌لحاظ تأکیدات هر یک از آنها، تفاوتی را مشخص کرد (هیوود، ۱۳۹۳: ۲۲۰-۱۹).

اکنون مجالی برای بیان مرزبندی و تفاوت‌های این سه دانش‌واژه نیست اما آنچه در مقام نقد کتاب اهمیت دارد این است که مخاطب با خواندن فصل پنجم نمی‌تواند به درک درستی از تفاوت فلسفه‌سیاسی، ایدئولوژی سیاسی و نظریه‌سیاسی نائل شود. امری که به‌نظر می‌رسد انتظاری مبنایی برای فصلی با عنوان «ایده‌ها، نظام‌ها و ایدئولوژی‌ها» از کتابی با نام فهم فلسفه‌سیاسی در بستر زندگی اجتماعی باشد. نکته دیگر درباره این فصل ترجمه نامانوس «هرج و مرج‌گرایی» برای ایدئولوژی «آنارشسیسم» است. ترجمه‌ای که مخاطب را از فهم دقیق معنای این ایدئولوژی دور می‌کند. چرا که؛ «برخلاف آنچه معروف است، آشوب‌خواه یا «هرج و مرج طلب» نیستند و جامعه‌ای بی‌سامان نمی‌خواهند» (آشوری، ۱۳۶۶: ۴۰) بلکه آنارشسیست‌ها؛ «به نظامی می‌اندیشیدند که بر اثر همکاری آزادانه پدید آمده باشد که بهترین شکل آن، از نظر آنها ایجاد گروه‌های خودگردان است» (علیزاده، ۱۳۷۷: ۳۹).

فصل پنجم «برابری و انصاف» نام دارد. فصلی که با تمرکز بر روی این دو مفهوم و با تأکید بیشتر بر مفهوم بنیادین «عدالت» در فلسفه‌سیاسی، هم‌گرایی به ایدئولوژی‌ها زده و هم‌سیری در آراء فایده‌گرایی (بتام و میل)، جان رالز و هانا آرنست کرده است. تامپسون مکتب فایده‌گرایی را ریشه سرمایه‌داری دانسته و از همین منظر، بخش زیادی از فصل پنجم

را به بررسی آراء جان رالز و نقد او به فایده‌گرایی، اختصاص داده‌است که تنها نقطه قوت این فصل نیز همین بخش است. در عین حال اشاره‌های بسیار کوتاه و نامانوس به اندیشه رابرت نوزیک و هانا آرنست، بدون ارتباط معنایی و مفهومی وسیع با دیگر بخش‌ها، فصل پنجم را پرمطلب و کم‌معنا کرده‌است. این مسئله زمانی بیشتر نمایان شده که نویسنده در بخش آخر این فصل به مفهوم «دموکراسی» پرداخته‌است. مفهومی پر دامنه که بخش بزرگی از بحث‌های گسترده در فلسفه سیاسی را از آن خود کرده‌است لذا چنانچه به‌طور مستقل، یک فصل از کتاب به مفهوم اساسی دموکراسی، اختصاص می‌یافت، کتاب فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی می‌توانست مفاهیم بزرگتر و بیشتری از فلسفه سیاسی را دربرگیرد و از این نظر جامع‌تر و گویاتر شود. البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که نویسنده با این اشاره کوتاه به مفهوم «دموکراسی»، نه در پی تبیین و توضیح مختصر این مفهوم، بلکه بر آن بوده تا بر معایب آن دست گذارد. توجه او در التفات به دموکراسی، اشاره به «تفوق اکثریت»، «تأثیر تبلیغات» و «مدیریت حکومت» بوده، مسائلی که دموکراسی‌ها را در جنبه‌های چالش برانگیز، تحت الشعاع قرار می‌دهد.

در عمل دموکراسی به محض برپایی به‌دقت توسط حکومت وقت، مدیریت می‌شود، رای دهندگان که به ایشان وعده‌هایی داده شده‌است، با سیلی از تبلیغات احزاب سیاسی رقیب مواجه می‌شوند، انتخاب‌هایشان محدود می‌شود... این که اکثریت با کمک مطبوعات مردم‌پسند ممکن است بر اقلیت مسلط شود، یک مسئله بدیهی برای هر نظام دموکراتیک یا فایده‌گراست... افکار عمومی همیشه برای تفسیر جانبدارانه آماده‌است. احراز واقعیت‌ها دشوار است... حکومت‌ها وجود دارند تا مردم را متقاعد کنند اگر حکومتی اکثریت موثر داشته باشد حزب سیاسی پشتیبان حکومت نباید بی‌جهت نگران آمارهای نامطلوب نظرسنجی در کوتاه مدت باشد؛ اما وقتی این آمارها تکرار می‌شود، یا یک انتخابات نزدیک است، آیا فشاری مضاعف برای طرح و عرضه موضوعات برای طریقی که خوشایند رای دهندگان باشد وجود دارد؟ (تامپسون، ۱۳۹۷: ۱۵۹-۱۵۷).

در هر حال هدف نویسنده محقق نشده و پرداخت موجه‌تر و مبسوط‌تر به مفهوم مهم و اساسی «دموکراسی» همچنان از نقاط ضعف فصل پنجم و کل کتاب باقی مانده‌است. فصل ششم با عنوان «آزادی» یکی از مختصرترین فصول کتاب است و به بحث درباره آزادی و روایت نظریه‌هایی در باب آن می‌گذرد. صفحات پایانی فصل پنجم و نقل آرایبی از

«میل» و «آرنت» در حقیقت دریچه‌ای برای ورود به فصل ششم بودند. فصلی که در آن آرای استوارت میل اندکی بیشتر مطرح شده و البته آزادی مثبت و آزادی منفی نزد آیزیا برلین نیز محور اصلی توجه نویسنده است. نویسنده مفهوم «آزادی» را تا جایی با اهمیت می‌داند که در تعریفی، ارتباط تنگاتنگی میان سیاست و آزادی برقرار می‌کند؛ «سیاست، یک روش گفت‌وگو بین محدودیت بسامان و آزادی فردی است» (تامپسون، ۱۳۹۷: ۱۶۲). از نکات مهمی که تامسون در این فصل به آنها اشاره کرده، رابطه آزادی و قانون، انواع آزادی (آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی عقیده و آزادی مالکیت) و نسبت آزادی و خیر عمومی (منفعت عمومی) است. نویسنده پس از بیان نظریه هر کدام از اندیشمندان در باب آزادی، طرح پرسش می‌کند و با گزاره‌هایی چون؛ «آزادی می‌تواند هم تهدید و هم فرصت باشد» و «عقل به تنهایی نمی‌تواند برای تنظیم آزادی کفایت کند؛ قانون گذاری لازم است» (تامپسون، ۱۳۹۷: ۱۸۴) در صدد ارائه نتایجی از بحث خویش به مخاطب است. اگرچه تامپسون موضع لیبرالی در برابر آزادی فرد دارد اما در اثنای بیان موضع خویش، می‌کوشد، فلسفه آزادی لیبرالی خصوصا در بیان استوارت میل را به چالش بکشد؛

آیا او حق داشت که این قدر بر فرد تأکید کند؟ امروزه ما می‌پذیریم که دیدگاه‌های مردم تحت تأثیر رسانه و افکار عمومی جامعه قرار دارد و هر دو اینها ممکن است تحت تأثیر حکومت‌ها باشند. از حکومت‌ها انتظار می‌رود که بهداشت، محیط زیست، آموزش و پرورش، نافرمانی مدنی، احترام به اقتدار و غیره توجه کنند. اما با این کار، آنها بر آن حوزه‌ای از زندگی تأثیر می‌گذارند که از نظر میل صرفا متوجه مسئولیت فرد بود. بنابراین، با در نظر گرفتن ماهیت رسانه و جامعه، آیا منصفانه است بپرسیم رویکرد فردگرایانه میل هنوز یک رویکرد واقع‌گرایانه است؟... آیا در جامعه مدرن تاکنون این امکان وجود داشته که انتخابی انجام شود که به گونه‌ای تحت تأثیر رسانه‌ها یا انتظارات جامعه قرار نگرفته باشد؟ (تامپسون، ۱۳۹۷: ۱۷۱).

پاراگراف پایانی فصل ششم شاید بتواند موضع نویسنده را درباره «آزادی» بهتر نشان دهد، جایکه آزادی نه امری فردی بلکه امری اجتماعی تلقی شده است؛

آزادی همواره آزادی درون جامعه است. این یک آزادی برای رشد و پرورش به نحوی است که جامعه به من پیشنهاد می‌دهد (آزادی مثبت) و به نحوی که جامعه اجازه می‌دهد (آزادی منفی)؛ اما در هر دو حالت، یک پدیده اجتماعی است. آزادی در عزلت مانند تصور مکتب ذن از کف‌زدن با یک دست است (تامپسون، ۱۳۹۷: ۱۸۳).

با همه اینها هیچ‌کدام از مباحث فصل «آزادی» در ذهن مخاطب به بار نمی‌نشیند، مطالب پراکنده و بدون پیوستگی روایی هستند. اگر چه کتاب در اصل برای مخاطب عام و غیرتخصصی نوشته شده اما بنا نیست چنین کتابی، آشفتگی و سرگشتگی در پیام و معنای خود داشته باشد. این مسئله تا حدی است که حتی اشاره نمی‌شود که مبنای توجه و تاکید استوارت میل بر آزادی فردی، کسب «منفعت» با محاسبه در افق تثبیت «تشخص» است. لذا مخاطب در نمی‌یابد که چرا فیلسوفی چون «میل» بر آزادی فردی اصرار دارد و گمان می‌کند، فیلسوفان صادر کننده احکام جزمی هستند.

میل در توضیح می‌گوید که وادار کردن فرد به زندگی بر اساس آداب و رسوم یا عرف‌ها و دیدگاه مسلط، اشتباه است چون مانع از دستیابی او به عالی‌ترین هدف زندگی انسان، یعنی توسعه کامل و آزادانه توانایی‌های انسانی می‌شود. هم‌نوایی با جماعت، در شرحی که میل ارائه می‌دهد، دشمن بهترین شیوه زندگی است... اقدامات و پیامدها تنها چیزی نیست که اهمیت دارد و شخصیت افراد نیز مهم است. به نظر میل، اهمیت فردیت، بیش از اینکه برخاسته از لذتی باشد که ایجاد می‌کند، ناشی از شخصیتی است که نمایانگر آن است. کسی که امیال و هوس‌هایش به خودش تعلق ندارند، شخصیتی ندارد و شخصیت او بیش از شخصیت دیگ بخار نیست (سندل، ۱۳۹۷: ۷۰-۶۹).

نویسنده کتاب در فصل هفتم که آن را «حقوق، عدالت و قانون» نامیده است، بازگشت‌های بسیاری به آراء فیلسوفان یونان، رنسانس و معاصر دارد و توضیح نسبت حقوق، قانون و عدالت هدف اصلی این فصل است. اگر چه نویسنده با اتخاذ راهبردی درست، دو رویداد مهم حقوقی - قانونی، اعلامیه استقلال امریکا و اعلامیه حقوق بشر فرانسه را محور فهم نسبت مذکور قرار داده اما به هدف نهایی خود نائل نمی‌شود. نویسنده بدون پشتوانه معرفتی و مبانی فلسفی مناسبی به آراء اندیشمندان معاصر متعددی گریز زده است. برای نمونه می‌توان از رابرت نوزیک نام برد. جایکه «اختیارگرایی» به‌عنوان یک نظریه سیاسی - اقتصادی مطرح شده اما هیچ پیشینه‌ای از آن در فصول سابق وجود ندارد و البته در این فصل نیز به‌درستی توضیح داده نمی‌شود. همچنین از نسبت آراء فلسفه اخلاق کانت با نظریه نوزیک سخن به‌میان آمده در حالی که خواننده -با مخاطبی که تامپسون در نظر گرفته است و مورد هدف اوست- هیچ درک صحیحی از فلسفه اخلاق این فیلسوف جریان‌ساز ندارد؛

استدلال نوزیک نقطه آغاز را این دیدگاه کانت قرار دارد که باید با مردم همواره به‌عنوان غایات فی‌الذات رفتار کرد نه به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به غایات... وظیفه دولت صرفاً صیانت از افراد و دارایی‌هایشان است. آنچه آنها در مورد خود و مایملک‌شان انجام می‌دهند به خودشان مربوط است نه به دولت... این یک موضع اساسی اختیارگرایانه است (تامپسون، ۱۳۹۷: ۱۹۶).

اشاره با آراء میلتون فریدمن برای توصیف و توضیح اختیارگرایی می‌توانست کمک بیشتری به متن کند و نقدهای معاصر به نظریه رالز را تبیین بهتری بنماید؛

در قرن بیستم بیشتر لیبرال‌های راست‌گرا مانند فردریش هایک و رابرت نوزیک و میلتون فریدمن برابری را محل آزادی و با آن جمع‌ناپذیر می‌دانند و سخن گفتن از عدالت اجتماعی را در جامعه مرکب از افراد آزاد موجب پیدایش قدرتی برتر و سلب آزادی انسان‌ها می‌شمارند (بشیریه، ۱۳۹۳: ۲۵-۲۴).

از سویی دیگر اشاره‌های بیشتر به فلسفه اخلاق کانت، مانند آنچه در فایده‌گرایی بتام و فضیلت‌گرایی یونانیان انجام شده، می‌توانست، تعادل بیشتری بین سه نظریه اخلاقی، فضیلت‌گرایی، نتیجه‌گرایی و تکلیف‌گرایی ایجاد کند.

فصل هشتم کتاب، «جنسیت و فرهنگ» نام گرفته‌است. فصلی که به‌نسبت فصول چهارم تا هفتم به پراکندگی مفهومی کمتری دچار شده‌است. این فصل دو بخش دارد، در بخش اول بناسات الگوهای نظری فمینیسم مورد بررسی قرار گیرد و توصیف و توضیحی از آنها به مخاطب ارائه شود. این بخش از رسیدن به چنین هدفی ناکام می‌ماند و صرفاً در ارائه پیشینه‌ای از آثار فمینیستی، ماری کرافت، استوارت میل و سیمون دوبووار، البته با تمرکز بر اثر میل و توصیف‌ها و توضیح‌هایی پراکنده، باقی مانده‌است. اساساً نویسنده در همه فصل‌ها، تمرکز خویش را بر آراء استوارت میل قرار داده و بسیاری متفکران دیگر را در حاشیه بحث‌های خویش مطرح کرده‌است و بدین ترتیب، فلسفه‌سیاسی را در دایره محدودتری از اندیشمندان قرار داده‌است. در همین بخش نیز از کرافت و خصوصاً دوبووار سخن کمتری به میان آمده و عملاً دوبووار به‌عنوان یکی از مهمترین متفکران جنبش فمینیستی قرن بیستم نادیده انگاشته شده‌است.

هر شرحی که از فمینیسم ارائه شود دربرگیرنده کارهای دوبووار خواهد بود و از آنجا که فمینیسم بر دیگر رشته‌ها و سنن فکری تأثیرگذار است، کارهای وی در متن‌هایی غیر از متن‌های فمینیستی نیز به چشم می‌خورد. عجیب آنکه هر چه کارهای یار و

همکار او یعنی ژان پل سارتر به تاریخ فلسفه تعلق پیدا می‌کند، نوشته‌های دوبووار در کانون توجه مباحث و نظریات مربوط به اواخر قرن بیستم قرار می‌گیرد... جایگاهی که به کار وی طنین و بازتابی همیشگی می‌بخشد (استونز، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

از سویی دیگر انتظار می‌رود وقتی سخن از جنسیت و فلسفه‌سیاسی است، نویسنده حداقل سیمایی کلی از تنوع ایدئولوژی‌های فمینیستی ارائه دهد، چرا که این جنبش در دهه‌های اخیر، پر دامنه‌ترین بحث‌ها در حوزه علوم انسانی و پرطنین‌ترین تحولات و کنش‌ها در حوزه سیاسی-اجتماعی و فرهنگی را شکل داده‌است.

در سه دهه اخیر، حجم متون فمینیستی تا حد یک پدیده بسط یافته‌است. این مکتب همراه با اکولوژی احتمالاً سریع‌ترین رشد را در میان ایدئولوژی‌ها داشته‌است... این مکتب هم‌اکنون در معرض مباحثات شدید قرار دارد و عمیقاً فعال و عمل‌گراست... انتقاد درونی فمینیسم همه زمینه‌ها را در برمی‌گیرد: کلیه ابعاد و خلافت هنری، علوم اجتماعی، علوم انسانی و اخیراً علوم طبیعی را نیز شامل می‌شود... این مکتب بنیادهای فرهنگ غربی را متزلزل کرده‌است (وینست، ۱۳۹۲: ۲۴۴-۲۴۳).

بخش دوم از فصل هشتم که به چندفرهنگ‌گرایی و چند مذهب‌گرایی پرداخته، با پیش کشیدن مباحث پسامدرنیستی، رویکرد تحلیلی-توصیفی ضعیفی به طیف‌های متنوع پست‌مدرن‌ها دارد و نظر به تاثیرگذاری و شمولیت این تفکر در «بستر زندگی اجتماعی»، نمی‌تواند دریچه‌ای از فلسفه‌سیاسی پست‌مدرن را به روی مخاطب خویش بگشاید.

دو فصل پایانی کتاب، با عناوین «کشورها، جنگ و تروریسم» و «چشم انداز جهانی» صرفاً گزارشی توصیفی از وضعیت دو دهه اخیر و بیان برخی مسائل جدید پیش آمده در صحنه بین‌الملل هستند. این دو فصل بر اساس روال و روند ذکر شده در تضعیف متن، از فصل سوم تا پایان آن، ضعیف‌ترین بخش‌های کتاب محسوب می‌شوند. هر دو فصل پایانی گزارشی مروری بر تحولات جهانی‌اند. اگرچه روش اتخاذ شده تا مپسون توجه به تحولات و وقایع زندگی اجتماعی برای التفات به فلسفه‌سیاسی است اما سویه‌های گزارش‌گونه و مطبوعاتی‌تری در این دو فصل مشاهده می‌شود که ذهن مخاطب را تا حد زیادی از فلسفه‌سیاسی دور کرده و به تحلیل‌های روزمره رسانه‌ای نزدیک‌تر می‌کند. این دو فصل، لذت عمیق‌تری که از مطالعه فصول دیگر کتاب در توجه به اندیشیدن فلسفی به سیاست به دست آمده بود را تا حدی از بین می‌برد. ساختار این دو فصل با مباحث بسیار زیادی چون: کشورها، دولت‌ها، رسانه‌ها، اینترنت، محیط زیست‌گرایی، جنگ عادلانه،

افکار عمومی، مذهب و تروریسم، شرکت‌های چندملیتی و... ساختار معنایی پراکنده‌ای را نشان می‌دهد که گویی نویسنده بنا داشته تا به هر شکل ممکن همه آنها را مطرح کند. این پراکندگی و گستردگی، نویسنده را از تمرکز فلسفی بر پدیده‌های سیاسی دور انداخته و در نهایت از هدف اصلی نگارش اثر نیز فاصله گرفته است. برای مثال، مبحث تروریسم در این دو فصل خیلی عقیم و در حد یک گزارش تحلیلی - رسانه‌ای به آن با تمرکز بر رویداد یازدهم سپتامبر نیویورک پرداخته شده است. نقلی از سخن فوکویاما درباره این رویداد دو نمونه مطبوعاتی، نمی‌تواند مخاطب را به رویکرد فلسفی به پدیده تروریسم به‌عنوان نماد بارز خشونت سیاسی بکشاند. چه آنکه نمونه‌های بسیاری از التفات فلسفی به پدیده سیاسی یازدهم سپتامبر وجود دارد، مانند گفت‌وگوی جیوانا بورادوری استاد فلسفه دانشگاه «واسار» نیویورک با هابرماس و دریدا؛

بورادوری اعتراف می‌کند: مانند تمام فیلسوفانی که از دهه ۱۹۸۰ سر برآورده‌اند، من هم معتقد بودم هابرماس و دریدا به شدت نگرش‌های متضادی نسبت به روشنگری دارند؛ هابرماس از آن دفاع می‌کند و دریدا آن را رد می‌کند... در واقع در این گفت‌وگو، دریدا در دفاع از سنت روشنگری به هابرماس می‌پیوندد. همچنین هر دو با واکنش سریع امریکا برای حمله کردن مخالف‌اند، هر دو در ارائه تعریف مشخصی از تروریسم تردید دارند، زیرا نمی‌خواهند بدین ترتیب به آن مشروعیت بدهند... به اعتقاد بورادوری فلسفه کمک گرانبهایی است در راه درک تروریسم (ایگلتون و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۶-۲۵).

شاید بتوان گفت که پس‌نوشت دو صفحه‌ای کتاب با عنوان «امید بشر چیست؟» که به شکلی از جمع‌بندی و نتیجه‌گیری در انتهای اثر نگاشته شده، اندکی از ضعف فصول پایانی بکاهد و مخاطب را دوباره تا حدودی به فضای فلسفه‌سیاسی بازگرداند. نویسنده در پس‌نوشت، دست به پیش‌بینی‌هایی می‌زند که می‌توان آنها را در گزاره‌های ذیل خلاصه کرد: ۱- احتمالاً در آینده دستور کار متنوعی برای فلسفه‌سیاسی وجود خواهد داشت. ۲- میان سیاست جهانی و هویت مبتنی بر دولت ملت توازن ایجاد خواهد شد. ۳- سیطره سیاسی لیبرال دموکراسی دوام نخواهد داشت. ۴- بی‌عدالتی مبتنی بر نظام بازار جهانی آبستن بروز خشم و بی‌ثباتی سیاسی است. ۵- مذاهب و ایدئولوژی‌ها نمی‌توانند صلح و اتحاد جهانی ایجاد کنند بلکه آگاهی از اصول و ارزش‌های هنجاری برای زندگی خوب از طریق توجه به اخلاق و فلسفه‌سیاسی این امکان را فراهم خواهد کرد و به یک انسان‌شناسی هنجاری ختم خواهد شد.

نویسنده در فراز پایانی کتاب، به زبانی شفاف‌تر و در بیانی روشن‌تر، بشر را ملزم به توجه به اخلاق و فلسفه‌سیاسی می‌داند.

گاهی اوقات که تهدید آشکارا متوجه همگان است، می‌توان بر سر طرح‌های مشترک توافق کرد؛ اما در شرایط دیگر، وقتی خودخواهی‌ها و منفعت‌ها رقابت می‌کنند، می‌توان دچار ناکامی شد. این هیچ‌جا واضح‌تر از حوزه سیاسی نیست. از این رو، به فلسفه‌سیاسی نیاز داریم تا از امور عملی فرایند سیاسی، جنگ‌های قدرت و نزاع‌های ایدئولوژیک فاصله بگیریم و دائماً ایده‌های اساسی و اصول راهنمای سپهر سیاسی زندگی را واکاوی کنیم (تامپسون، ۱۳۹۷: ۳۱۹).

۵. نتیجه‌گیری

نویسنده کتاب فهم فلسفه‌سیاسی در بستر زندگی اجتماعی رهیافت و چارچوب نظری مالوفی را برنگزیده است بلکه کلیت اثر او دعوتی است به اتخاذ رهیافتی که به واسطه آن، مسائل و پدیده‌های سیاسی از منظر فلسفه‌سیاسی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. به بیانی دیگر، می‌توان گفت که هدف و راهبرد تامپسون از اتخاذ چنین رهیافتی، توجه مخاطبان کتاب به لزوم توجه به فلسفه‌سیاسی است. این هدف راهبردی تامپسون تا پیش از فصل چهارم به درستی و در مسیر مخاطب‌محوری که پیش گرفته است، طی می‌شود اما از این فصل تا پایان اثر به طور محسوسی رو به ضعف می‌گذارد تا جایی که نویسنده در دو فصل پایانی نهم و دهم تا حد زیادی به ارائه اطلاعات سیاسی و مرور رویدادها و تحلیل‌های عمومی از پدیده‌های سیاسی روی می‌آورد و از فلسفه‌سیاسی دور می‌شود. رجوع بیش از اندازه و پر تعداد به مسائل و پدیده‌های سیاسی و تنوع بسیار بالای آنها، اگرچه خواننده عام‌تر را جذب می‌کند اما موجب تشویش و پراکندگی در محتوای اثر شده است. به نظر می‌رسد اگر نویسنده از تعدد طرح پدیده‌هایی چون: تروریسم، چند مذهب‌گرایی، چند فرهنگ‌گرایی، ایدئولوژی‌ها، تغییرات آب‌وهوایی، جنسیت، نمایندگی، آزادی، دموکراسی، عدالت، جهانی‌شدن، شبکه‌های جهانی، پسا استعمار، نمایندگی، قانون‌گرایی و... می‌کاست، بهتر و بیشتر می‌توانست ذهن مخاطب را به تجزیه و تحلیل در چارچوب فلسفه‌سیاسی وارد کند. تعدد موضوعات مطرح شده در کتاب، اگرچه موجب جذابیت برای مخاطب است اما فلسفه‌سیاسی را در انبوهی از مطالب، به محاق برده و نویسنده نتوانسته است بر همه آنها تمرکز لازم را داشته باشد. از سویی دیگر، نویسنده در

بیان و نقل اندیشه متفکران و فیلسوفان سیاسی، کتاب را با دو مشکل روبرو کرده‌است. نخست اینکه جای نام بسیاری از متفکران معاصر در متن خالی است برای مثال در حوزه اختیارگرایی نه تنها نوزیک به درستی شرح داده نشده بلکه نامی از فریدمن نیز وجود ندارد، همینطور در چندفرهنگ‌گرایی اثری از آرای فیلسوفان پست‌مدرن وجود ندارد. دوم اینکه در متن اثر، بر برخی از متفکران و فیلسوفانی چون «استوارت میل» و «جان رالز» تأکید بسیار زیادی وجود دارد در حالیکه برای نمونه از نظرات دیگرانی چون «هانا آرنه» و «سیمون دوبووار» به‌صورتی بسیار گذرا و مختصر، عبور شده‌است. این مسئله توازن و تناسب نقل و بررسی آراء متفکران و فیلسوفانی که در فهم فلسفه‌سیاسی در بستر زندگی اجتماعی بسیار موثر بوده‌اند را برهم زده‌است. باید به این نکته نیز اشاره کرد که روند و روال تاریخی کتاب و نظم و انسجام و راهبرد نویسنده اگر چه به‌درستی انتخاب شده و جذابیت‌های بسیار بالایی ایجاد کرده‌است اما هرچه از نیمه نخست کتاب به سمت نیمه دوم آن پیش می‌رویم، متن ضعیف‌تر می‌شود و از منطق ترسیم شده در پیش مقدمه و مقدمه خویش، دورتر می‌افتد و در ورطه پرگویی و نوعی مطبوعات‌نویسی وارد می‌شود.

کتاب‌نامه

- آشوری، داریوش. (۱۳۶۶)، *دانش‌نامه سیاسی*، تهران: نشر سهروردی.
- استونز، راب. (۱۳۹۰)، *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمه: مهرداد میردامادی، چاپ هفتم، تهران: مرکز.
- اشتراوس، لئو. (۱۳۷۱)، «فلسفه‌سیاسی چیست؟»، ترجمه: فرهنگ رجایی، نشریه فرهنگ، شماره ۱۲.
- ایگلتون، تری و دیگران. (۱۳۹۵)، *ترور و تفکر*، ترجمه و گردآوری: امیرهوشنگ افتخاری‌راد و نادر فتوره‌چی، چاپ چهارم، تهران: چشمه.
- بشیریه، حسین. (۱۳۹۲)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، جلد دوم، چاپ دوازدهم، تهران: نشرنی.
- تامپسون، مل. (۱۳۹۷)، *فهم فلسفه‌سیاسی در بستر زندگی اجتماعی*، ترجمه: نرگس تاجیک نشاطیه، تهران: روزگارنو.
- تیلر، ای. (۱۳۹۱)، *سقوط*، ترجمه: مهدی کهندانی، تهران: پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جیکوبز، لزی. (۱۳۸۶)، *درآمدی بر فلسفه‌سیاسی نوین*، ترجمه: مرتضی جیریایی، تهران: نی.
- سندل، مایکل. (۱۳۹۷)، *عدالت، چه باید کرد؟*، ترجمه: افشین خاکباز، چاپ سوم، تهران: نشرنو.
- طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۸۶)، *اصول علم سیاست*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام‌نور.

۹۸ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره ششم، شهریور ۱۴۰۰

- عالم، عبدالرحمن. (۱۳۹۴)، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، چاپ هجدهم، تهران: وزارت امور خارجه.
- علیزاده، حسن. (۱۳۷۷)، فرهنگ خاص علوم سیاسی، تهران: انتشارات روزنه.
- عنایت، حمید. (۱۳۹۰)، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، چاپ ششم، تهران: نشر زمستان.
- کولسکو، جورج. (۱۳۹۵)، تاریخ فلسفه سیاسی، ترجمه: خشایار دیهیمی، جلد اول، چاپ پنجم، تهران: نی.
- منسفیلد، هاروی. (۱۳۹۵)، راهنمای فلسفه سیاسی، ترجمه: زانیار ابراهیمی، تهران: فلات.
- هیوود، اندرو. (۱۳۹۳)، مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه: عبدالرحمن عالم، چاپ سوم، تهران: قومس.
- وینست، اندرو. (۱۳۹۲)، ای‌ان‌تولوزی‌های مدرن سیاسی، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، چاپ سوم، تهران: ققنوس.